

# بررسی رابطه ی فرهنگ سیاسی و تکوین آموزش و پرورش در ایران و اروپا

سید سیاوش موسوی رکعتی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰

## چکیده

پژوهش مطرح شده ی کیفی که با روش مقایسه ای- تحلیل ثانویه تهیه شده، هدفش پاسخ به این سوال است که نقش آموزش و پرورش در فرهنگ سیاسی ایران چگونه بوده است؟ یافته های پژوهش نشان می دهند که مدرسه مخلوق عصر روشنگری بوده است، بنابراین در این دوران سواد از طریق مدارس در جوامع اروپایی عمومی شد. حال آن که تلاش برای سواد عمومی در جامعه ی ایران از دوران قاجار آغاز شد، اما به علت خودکامگی های داخلی و شکست های خارجی، این تلاش ها با مخالفت هایی مواجه شد؛ بنابراین جامعه ی ایران از سواد عمومی محروم ماند زیرا نرخ آن، در این دوران پنج درصد بود، بنابراین نقش آموزش و پرورش در تکوین فرهنگ سیاسی محدود و در حد محلی- ایلیاتی بود؛ اما در دوران پهلوی اول، هرچند نرخ سواد عمومی به پانزده درصد افزایش یافت، اما به علت اقدامات یکجانبه ی شاه، همانند انحلال تمامی احزاب، تبدیل آموزش و پرورش به الگوی یکپارچه سازی، در قالب سازمان هایی همانند سازمان پیشاهنگی ایران و سازمان پرورش افکار عمومی، فرهنگ سیاسی به مرحله ی محدود-بسته تغییر یافت. اما در دوران پهلوی دوم، نرخ سواد عمومی از پانزده درصد به سی درصد ارتقا یافت. اما به علت نظام تک حزبی، دخالت امنیتی ها و نرخ بیگانگی سیاسی نود و پنج درصد، فرهنگ سیاسی به مثابه ی گذشته، در حد انفعالی- تابعی باقی ماند. در مجموع آموزش و پرورش از طریق کارکردهایی همانند پرورش سیاسی، کنش سیاسی، کارگزار سیاسی و یگانگی سیاسی می تواند در فرهنگ سیاسی نقش ایفاء کند.

**واژگان کلیدی:** ایران، اروپا، آموزش و پرورش، پهلوی، قاجار، فرهنگ سیاسی

<sup>۱</sup> دکتری جامعه شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی تهران. ایران.

## مقدمه

بی گمان هر جامعه ای از یک سری نهادهای مختلف، تکوین می یابد. یکی از این نهادها، آموزش و پرورش است؛ اما این که جایگاه و موقعیت آموزش و پرورش در بین نهادهای مختلفی همچون نهاد خانواده، نهاد سیاست، نهاد حکومت، نهاد اقتصاد، نهاد دین و سایر نهادها ممتاز و بی مانند است، علتش این است که نهاد آموزش و پرورش زیربنای نهادهای مذکور تلقی می شود. مهم تر این که آموزش و پرورش زیربنای شخصیت آدمی محسوب می شود؛ زیرا انسان در مرحله ی تولد، ارگانیسمی بیش نیست، اما در فرایند آموزش و پرورش به شخص و موجود اجتماعی تبدیل می شود. مهم تر این که آموزش و پرورش زیربنای توسعه است؛ زیرا نه تنها آغازگر تربیت نیروی انسانی با کیفیت محسوب می شود، بلکه وظیفه ی ارتقاء فرهنگ عمومی را نیز بر عهده دارد و مهم تر این که کارویژه ی تربیت شهروندی را نیز بر تارک خود فرض می نماید. اهمیت آموزش و پرورش تا به آن جا است که کلام الهی با آن آغاز می شود تحت عنوان «اقرا باسم ربك الذی خلق» و پروردگار تا بدانجا پیش می رود و بر نقش آموزش و پرورش تأکید می کند که انسان ها را به دو گروه تقسیم می کند: گروهی که می دانند و گروهی که نمی دانند. البته با این گزاره «هل يستوالذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب». همه ی این مسایل بیانگر اهمیت آموزش و پرورش است، مبنی بر این که آموزش و پرورش زیربنای انسان، فرهنگ، امنیت، توسعه و جامعه محسوب می شود. در پژوهش پیش رو ما قصد داریم تا نقش آموزش و پرورش را در فرهنگ سیاسی جامعه ی ایران و تا حدودی اروپا مشخص نماییم. برای این منظور ما با کمک رویکرد جامعه شناسی، سعی در انجام این مهم داشته ایم. بدین شکل که ما در ابتدا به روش تحقیق و چارچوب مفهومی پژوهش پرداخته ایم و پس از آن، به یافته های پژوهش می پردازیم.

## روش تحقیق

این پژوهش یک پژوهش کیفی است که با روش مقایسه‌ای - تحلیل ثانویه انجام شده است. روش تحقیق کیفی، به رویه‌ی تحقیقی گفته می‌شود که یافته‌های آن از طریق داده‌های آماری و یا کمی کردن حاصل نشده است، بلکه با معانی، مفاهیم، تعاریف، نمادها و توصیف ویژگی‌ها سر و کار دارد. به عبارت دقیق‌تر، روش تحقیق کیفی تلاشی است جهت توصیف غیرکمی از موقعیت‌ها، وقایع و گروه‌های مختلف اجتماعی است (محمدی، ۱۳۹۰: ۱۶)؛ بنابراین پایه‌ی اصلی در تحقیق کیفی، متن، نوشته، کتاب و سند است. منظور از اسناد کلیه‌ی مواد نوشتاری عددی، صوتی و تصویری و دست‌ساخته‌های بشری است؛ بنابراین اسناد را می‌توان به چهار گروه اصلی تقسیم نمود: الف. اسناد نوشتاری ب. اسناد عددی ج. اسناد صوتی و تصویری د. اسناد و مدارک فنی. تقسیم‌بندی نمود (از کیا، ۱۳۸۹: ۳۷۸)؛ اما منظور از روش مقایسه‌ای مشخص نمودن شباهت‌ها و تفاوت‌های دو و یا چند پدیده، کنشگر، گروه و یا جامعه است (ساروخانی ۱۳۸۰: ۱۷۷) که در این نوشته با مقایسه‌ی جامعه‌شناسی مدارس در اروپا و ایران به این مهم پرداخته شده است؛ اما منظور از تحلیل ثانویه چیست؟ هاکیم تحلیل ثانویه را این چنین تعریف می‌کند: «هر تحلیل بعدی از مجموعه‌ی اطلاعات موجودی است که تفسیر، نتیجه‌گیری یا شناختی افزون بر گزارش اول یا متفاوت با آن ارائه می‌شود». عموماً تحلیل ثانویه استفاده از داده‌های گردآوری شده برای مطالعه موضوعی سوای موضوع محقق اول است؛ به عبارت دیگر وقتی داده‌های یک محقق توسط محقق دیگر در راستای تحقیق خود مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌گیرد، این تحلیل نو، تحلیل ثانویه نام دارد (بیکر ۱۳۸۶: ۳۱۰-۳۰۷) بر این اساس نگارنده با ترکیب دو روش فوق، مقاله‌ی مطروحه را تدوین نموده است. بدین گونه که داده‌های خودش را از اسناد مختلف نظیر کتاب‌ها و مقاله‌ها به مثابه‌ی تحلیل ثانویه استخراج نموده است؛ سپس با روش مقایسه‌ای، آن‌ها را مورد ارزیابی سنجش و تطبیق قرار داده است. پس از آن با یک تفسیر و تحلیل جدید یک تحلیل نو ارائه داده است.

## چارچوب مفهومی

گابریل آلموند<sup>۱</sup> و سیدنی وربا<sup>۲</sup> معتقد بودند: «فرهنگ سیاسی از آن نگرش‌ها، باورها، احساسات و ارزش‌های جامعه تشکیل می‌شود که به نظام سیاسی و به مسایل سیاسی مربوط اند» (بال ۷۳: ۱۳۹۰)؛ بنابراین از این منظر، فرهنگ سیاسی الگوی جهت‌گیری نسبت به امور سیاسی همانند احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی است که در باورها، نمادها و ارزش‌ها بیان می‌شود. (هیوود ۱۳۸۹: ۲۹۱) بر اساس این جهت‌گیری‌ها است که آنها در تحقیق‌شان به سه نوع فرهنگ سیاسی رسیدند:

**الف. فرهنگ سیاسی محدود یا بسته:** در این نوع فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری افراد نسبت به هدف‌های سیاسی فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور می‌کنند که نمی‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی‌های هدف‌های سیاسی موثر باشند. افراد نه نسبت به نهادهای سیاسی کشور و نیز مسایل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. نمونه‌های این فرهنگ سیاسی، برخی جوامع آسیایی و آفریقایی هستند.

**ب. فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی:** در این نوع فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته و به آن علاقمند یا از آن متنفر باشند ولی به علت عدم نهادهای مدنی و سیاسی افراد، نمی‌توانند کارایی سیاسی چندانی داشته باشند. بر این اساس مردم خودشان را در فرآیندهای سیاسی فعال نمی‌پندارند. در این فرهنگ سیاسی، نخبگان صدای مردم هستند. نمونه‌ی این فرهنگ سیاسی، جوامع اروپای شرقی و جوامع کمونیستی هستند.

**ج. فرهنگ سیاسی مشارکتی یا فعال:** در این نوع فرهنگ سیاسی، مردم به صورت فعال در مسایل اجتماعی و سیاسی مشارکت فعال دارند به طوری که شهروندان بر این باورند که

<sup>1</sup> Gabriel Almond

<sup>2</sup> Sidney verba

می‌توانند به نظام سیاسی کمک و مساعدت کنند تا تصمیمات موثر اتخاذ نمایند. نمونه‌ی این فرهنگ سیاسی، جوامع اروپایی نظیر آلمان، ایتالیا و فرانسه است. البته ترکیب این فرهنگ‌های سیاسی به مثابه‌ی محدود-تبعی، تبعی-مشارکتی و محدود-مشارکتی و ... نیز امکان پذیر است (قوام ۱۳۸۷: ۷۳-۷۲). در این ارتباط لوسین پای معتقد است در تمامی نظام‌های سیاسی، حداقل دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: یکی فرهنگ سیاسی نخبگان و دیگری فرهنگ سیاسی توده‌ها. فرهنگ سیاسی نخبگان با امتیازها، احساسات و الگوهای رفتاری سروکار دارد، در حالی که فرهنگ سیاسی توده‌ها با هنجارها و سمت‌گیری مردم نسبت به سیاست و نظام سیاسی سروکار دارد (پناهی، ۱۳۸۹: ۶).

### یافته‌های پژوهش

در ادامه به یافته‌های پژوهش می‌پردازیم.

## الف. بررسی آموزش و پرورش در غرب و ایران

### ۱- تکوین مدارس جدید در غرب

تاریخ اروپا تاکنون به شکل‌های مختلفی نام‌گذاری شده است اما اگر ما بخواهیم آن را در یک فرآیند کلی ترسیم کنیم، باید بگوییم که الف. قرن اول تا چهارم را قرون باستان ب. قرن پنجم تا پانزدهم را قرون وسطا (کوریک، ۱۳۸۰: ۹) پ. قرن شانزدهم را عصر رنسانس ت. قرن هفدهم را عصر انقلاب علمی ث. قرن هیجدهم را عصر روشنگری (دان، ۱۳۸۲: ۲۰-۱۶) ج. قرن نوزدهم را عصر جنگ چ. قرن بیستم را عصر ایدئولوژی و ح. قرن بیست و یکم را عصر اینترنت می‌توان نامید (رفیع پور ۱۳۸۷: ۳۲۴). نکته‌ی جالب توجه در این جاست که مدرسه<sup>۱</sup> مخلوق عصر روشنگری است. در واقع مدرسه از یک واژه‌ی یونانی اسخولاستیکس<sup>۲</sup> به معنای فراغت یا تفریح گرفته شده است. به نظر می‌رسد که در جوامع پیشا روشنگری، تعلیم و تربیت تنها در دسترس افراد معدودی بود که وقت و پول

<sup>1</sup> school

<sup>2</sup> Scholasticus

لازم برای دنبال کردن آن را داشتند. برای نمونه رهبران مذهبی و تئوکرات ها اغلب تنها گروه های باسوادی بودند که از دانش خود برای خواندن و تفسیر متون مقدس استفاده می کردند. برای اکثریت عظیم مردم، رشد به معنای یادگیری همان عادت اجتماعی و مهارت های کاری بزرگ ترهایشان از طریق سرمشق گرفتن و تقلید از آن ها بود. از طرف دیگر تهیه ی کتاب زحمت و مشقت فراوان داشت زیرا نسخه برداری از متن ها، می بایست با دست صورت می گرفت (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۵۹)؛ اما وضعیت آموزش و پرورش در شرق و خاصه در چین به گونه ای دیگر بود زیرا نخستین انقلاب در صنعت کاغذ و چاپ به دست چینی ها اتفاق افتاد. در واقع چینی ها در قرن دوم میلادی موفق به اختراع ماشین چاپ چوبی شدند (کاستلز، ۱۳۸۴: ۳۴). غربی ها که به چین رفت و آمد داشتند با صنعت چاپ آشنا شدند؛ بنابراین نخستین چاپخانه در غرب به وسیله ی یوهان گوتنبرگ در سال ۱۴۵۴ میلادی راه اندازی شد. در واقع در اروپا ماشین چاپ چوبی چینی توسط گوتنبرگ به ماشین چاپ فلزی تبدیل شد که همین تبدیل و راه اندازی، آهسته آهسته زمینه ی گسترش نشر متعدد را در اروپا فراهم آورد که اوج گسترش آن را می توانیم در عصر روشنگری - قرن هیجدهم - ببینیم (کوریک، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۴). به شکلی که در این دوره، استفاده فزاینده از مطالب کتبی در بسیاری از حوزه های مختلف زندگی منجر به سطح بالاتر سواد - توانایی خواندن، نوشتن و حساب کردن - گردید. چنان که پیش از آن هرگز سابقه نداشت. به طوری که آموزش و پرورش در ساختمان هایی که مدرسه نامیده می شد در این دوره شکل گرفت (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۵۹). به تدریج مردم اروپا در این عصر به برکت افزایش سواد، با بسیاری از عقاید جدید آشنا شدند (دان، ۱۳۸۲: ۱۰۰). در ادامه به واکاوی مفهوم آموزش و پرورش در عصر روشنگری می پردازیم.

## ۲- مفهوم آموزش و پرورش در جوامع عصر روشنگری

در جوامع عصر روشنگری، مفهوم آموزش و پرورش و کارکرد های آن دستخوش تغییر و دگرگونی شد زیرا نیازهای گوناگون زندگی، انواع نوین آموزش و پرورش را طلب می

کرده است. همین مساله باعث شده است تا از آموزش و پرورش تعاریف متعدد صورت گیرد و با رویکردهای مختلف، در عصر روشنگری مورد تحلیل قرار گیرد. بنابراین در این جا به تعریف آموزش و پرورش از منظر جامعه‌شناسان عصر روشنگری و دیدگاه‌های آن‌ها می‌پردازیم. به نظر آگوست کنت، پیشرفت و ترقی بشر بستگی کامل به تعلیم و تربیت دارد، زیرا هدف تربیت، تنها پرورش ذهنی کودک نیست، بلکه باید حس عاطفه و محبت او را نسبت به هم‌نوع و حس تفاهم بین افراد بشر را پرورش دهد (علمی، ۱۳۸۴: ۵). دورکیم هم معتقد است که تربیت عملی است که نسل بالغ درباره‌ی نسلی که هنوز برای زندگی اجتماعی قادر نیست معمول می‌دارد (شریعتمداری، ۱۳۸۰: ۶). بر این اساس دو دیدگاه راجع به آموزش و پرورش مطرح شد. یکی دیدگاه کارکردگرایان و دیگری دیدگاه تضادگراها و یا تحول‌گراها.

کارکردگراها معتقد بودند که جامعه به مثابه‌ی یک کل است. این کل دارای یکسری از اجزاء و عناصر است که این اجزاء و عناصر با یکدیگر رابطه‌ی متقابل دارند. بنابراین آموزش و پرورش به عنوان یک عنصر اگر نتواند نیازهای کل را برآورده سازد، جامعه با بحران مواجه خواهد شد: اما از دیدگاه تضادگراها «آموزش و پرورش یک امر روبنایی بود که در اختیار طبقه‌ی حاکم قرار دارد. بنابراین حافظ منافع آن‌ها و مروج ایدئولوژی آن‌هاست» (عبداللهی، ۱۳۷۲: ۶۱-۵۸). برای روشن شدن مطلب به واکاوی دستاوردهای عصر روشنگری در عرصه‌ی تعلیم و تربیت می‌پردازیم.

### ۳- دستاوردهای عصر روشنگری در عرصه‌ی تعلیم و تربیت

چنان‌چه ذکر شد در عصر روشنگری خردمندان به اهمیت اجتماعی آموزش و پرورش بیشتر پی بردند و معنی و مفهوم تربیت گسترش پیدا کرد. به این معنی که آموزش و پرورش از یک سو از حد آموزش و یادگیری مفاهیم اساسی و عالم خردسالی و کودکی فراتر رفت و از سوی دیگر از حد تربیت عقلی و اخلاقی گذشت و کل شخصیت آدمی را در بر گرفت و یکی از عناصر اصلی توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تلقی شد. در

نتیجه از صورت تحمیلی خارج شد و معنای راهنمایی تدریجی، به خود گرفت که باعث انطباق بیشتر و بهتر برنامه و روش‌های آموزش و پرورش با نیازهای متحول جامعه و استعدادها و علایق گوناگون افراد جامعه شد. به شکلی که برخی از صاحب نظران، آموزش و پرورش را مرکز پروژه‌ی عصر روشنگری تلقی کردند. به نظر آن‌ها وظیفه‌ی اصلی آموزش و پرورش مدرن اموری چون تولید و توزیع دانش است که نظم جامعه‌ی عقلانی مدرن بر پایه‌ی آن بنا شده است. از دیدگاه آن‌ها، نقش آموزش و پرورش آن است که اولاً به همه‌ی دانش آموزان کمک کند تا خود فرمان شوند برای این که بتوانند عاملیت فردی و هدفمندی خود را به اجرا درآورند. دوماً همه‌ی افراد جامعه را به شهروندانی متعهد و مردم سالار تبدیل کند. سوماً این کارکرد را دارد تا از انسان‌ها نوع خاصی از سوژه را بسازد (فرمی‌های فراهانی، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰). بر این اساس انسان مدرن کسی است که در تعیین اهداف و وسایل نیل به آن‌ها، از عقل خود مدد می‌گیرد، خود را از زیر بار سلطه‌ی حاکمیت غیررها می‌سازد و در تعیین سرنوشت خویش موثر می‌افتد و برای این منظور خود را در جریان اخبار و حوادث روز قرار می‌دهد. بنابراین آموزش و پرورش گرانیگاه نوسازی فردی و اجتماعی انسان مدرن شد (عبداللهی، ۱۳۷۲: ۶۰). در واقع می‌توان به این برآیند رسید که آموزش و پرورش زیربنای شخصیتی و اجتماعی انسان مدرن شد. حالا که نقش آموزش و پرورش در تکوین انسان مدرن مشخص شد، به واکاوی جامعه‌شناسی مدرسه در ایران پرداخته می‌شود.

#### ۴- کارکردهای آموزش و پرورش برای دستگاه‌های حاکمه در اروپا

آموزش و پرورش در دوران باستان در اروپا خاصه یونان، بدین گونه بود که مدرسه‌ی عمومی و یا دانشگاه دولتی وجود نداشت، بلکه مدرسان حرفه‌ای، مدارسی تاسیس می‌کردند که مردمان آزاد، پسرانشان را در شش سالگی به آنجا می‌فرستادند و تا چهارده یا شانزده سالگی در آنجا تحصیل می‌کردند. در صورتی که دختران در خانه به تحصیل می‌پرداختند؛ اما پسران در شانزده سالگی می‌بایستی به تربیت جسم خود هم می‌پرداختند تا



برای کارهای جنگی آماده شوند. در هیجده سالگی به دومین مرحله از مراحل چهارگانه‌ی زندگی یعنی کودکی، جوانی، مردی و پیری گام می‌گذاشتند و در رده‌ی سربازان قرار می‌گرفتند؛ اما در دوران قرون وسطی، آموزش و پرورش امری دینی بود؛ زیرا کلیسا بر جامعه حاکمیت داشت. در کلیسا دو مدرسه وجود داشت: یکی مدرسه‌ی اندرونی و دیگری مدرسه‌ی بیرونی. مدرسه‌ی اندرونی کارش دادن تعالیم دینی و تربیت نوچه‌ها برای نیل به مقام کشیشی بود؛ اما مدرسه‌ی بیرونی به صورت بلاعوض به آموزش و پرورش پسرانی که علاقمند به تحصیل بودند، می‌پرداختند؛ اما رفته رفته یک انقلاب صنعتی در برخی شهرهای اروپا به وجود آمد که برآیند آن تحولاتی را در امور تربیتی به وجود آورد. در واقع شهرهایی که توسعه و آبادانی خویش را مدیون بازرگانی و صنعت بودند به لزوم کارمندی و ورزیده در فنون علمی واقف شدند؛ بنابراین علیرغم مخالفت روحانیون، به تاسیس مدارس غیر مذهبی اقدام کردند تا از این طریق بتوانند نیروی مورد نیاز خود را تامین کنند. این مدارس زمینه‌ی تعلیم و تربیت غیرمذهبی را در جامعه‌ی غرب و یا اروپا فراهم آورد. در واقع با این اقدام سردمداران موسسات بازرگانی و تجاری عملاً تعلیم و تربیت را از دستگاه روحانیون خارج نمودند. در قرن شانزدهم که به دوران رنسانس معروف است تحولات شگرفی در اروپا اتفاق افتاد: زیرا رنسانس عصری بود که بر مطالعه، آموزش، بهسازی انسان تأکید داشت. از طرفی ماشین‌های جدید چاپ زمینه‌ی انتشار سریع‌تر، گسترده‌تر و ارزان‌تر را فراهم آورد. در این عصر بود که منتقدان، فساد و اعمال غیراخلاقی درون کلیسا را آشکارا مورد تمسخر قرار دادند. در قرن هفدهم، جامعه‌ی غربی و خاصه اروپای غربی خود را با عصر هیجان‌انگیزی مواجه دید که از آن به انقلاب علمی تعبیر می‌شود. در واقع در این عصر دانش از طریق روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، کتابخانه‌ها و آکادمی‌ها به صورت کالایی در آمد که خرید و فروش می‌شد و نه تنها جامعه را تحت تأثیر خودش قرار می‌داد، بلکه به صورت ابزاری در اختیار دستگاه‌های حاکمه در اروپا در آمد: به طوری که زمامداران اروپایی می‌خواستند تا زیان‌هایی را که از جنگ

های مذهبی در فرانسه، جنگ داخلی در انگلستان و جنگ سی ساله در آلمان متحمل شده بود را جبران کنند. در قرن هیجدهم متفکران و نظریه پردازان اروپایی با نوشتن کتاب های متفاوتی باعث انقلاب آموزشی در سطح جامعه ی اروپا شدند که برآیند این مساله تدوین نظام آموزشی به وسیله ی دولت های اروپایی بود. در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم ناپلئون تلاش کرد تا با تدوین یک قانون اساسی، نظم را به جامعه ی انقلابی فرانسه بازگرداند؛ بنابراین اعلام کرد که در میان همه ی دستگاه های اجتماعی، مدرسه احتمالاً از همه موثرتر است: این گونه بود که طرح دانشسرای عالی را برای معلمان پیشنهاد داد تا به وسیله ی آن بتواند یک نسل متحد و منظم را تربیت کند و کمی بعد هم انستیتوی ملی فرانسه را بنیان گذاشت تا مساله ی علم و فرهنگ را در جامعه ی فرانسه سازماندهی کند. ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> می گوید: «هر چند در قرن نوزدهم جنگ بین ملت ها بود، اما در قرن بیستم، جنگ بین ایدئولوژی ها بود و در قرن بیست و یکم جنگ بین فرهنگ ها خواهد بود، آن هم فرهنگ غرب و فرهنگ اسلامی؛ اما به علت همجواری، فرهنگ اسلامی با فرهنگ کنفوسیوسی از در آشتی در آمده و یک جبهه ی واحدی علیه فرهنگ غرب را تشکیل داده اند، بنابراین باید به فکر مقابله با این مساله بود» (رک. موسوی رکعتی، ۱۴۰۰: ۵-۲).

### ب. چگونگی تکوین مدارس جدید در ایران

در حالی که در قرن هیجدهم، در اروپا عصر روشنگری اتفاق افتاده بود و فضا و محتوای کمی و کیفی تعلیم و تربیت در آن قاره در حال افزایش بود: اما در ایران شرایط به گونه ای دیگر بود زیرا ایرانیان به خاطر شکست های سخت<sup>۲</sup> از روس ها و انعقاد معاهده های گلستان و ترکمانچای تازه به فکر عقب افتادگی جامعه ی خود افتادند و علت آن عقب

<sup>۱</sup> Samuel Huntington

<sup>۲</sup> ایرانیان دو بار با روسها به جنگ پرداختند. دور اول در سال های ۱۸۰۳ تا ۱۸۱۳ میلادی بود که به شکست ایرانیان و انعقاد معاهده ی گلستان انجامید. دور دوم جنگ های ایران و روس سیزده سال بعد یعنی در سال های ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ میلادی اتفاق افتاد که دیگر بار به شکست ایرانیان و انعقاد معاهده ی ترکمان چای انجامید.

افتادگی را در آموزش جدید جستجو نمودند. بنابراین ولیعهد عباس میرزا و وزیرش میرزا قائم مقام بزرگ، تصمیم گرفتند با اعزام محصلین ایرانی به اروپا، با آموزش های جدید آشنا شوند. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۲۹۲) این بود که عباس میرزا در سال ۱۸۱۵ میلادی، دو نفر از محصلین ایرانی را به انگلیس فرستاد تا در زمینه‌ی نقاشی و طب تحصیل کنند. یک سال بعد عباس میرزا تصمیم می‌گیرد تا پنج دانش آموز ایرانی را به سرپرستی میرزا صالح شیرازی برای تحصیل به انگلیس بفرستد. در سال ۱۸۳۸ میلادی، در دوران پادشاهی محمد شاه، برای سومین بار دانش آموزان ایرانی به سرپرستی حسین خان نظام الدوله عازم فرانسه و انگلیس شدند. این سنت در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه هم ادامه یافت و محصلینی برای تحصیل به اروپا اعزام شدند تا این که اولین مدرسه‌ی جدید ایران به نام دارالفنون توسط امیر کبیر در سال ۱۸۵۱ میلادی / ۱۲۳۰ شمسی، بنیان گذاشته شد (هاشمیان، ۱۳۷۹: ۷۸-۸۸). بعد از شکل‌گیری مدرسه‌ی دارالفنون، برخی مدارس ابتدایی، متوسطه، عالی و خارجی در جامعه‌ی ایران شکل گرفت که ما در این جا به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

### ۱- مدارس جدید در دوره‌ی قاجاریه

در این دوره مدارس ابتدایی چون مدرسه‌ی تبریز و مدرسه‌ی مشیریه در سال ۱۲۷۵ قمری، مدرسه‌ی همایونی در سال ۱۳۰۰ قمری، مدرسه‌ی رشدیه در سال ۱۳۰۶ قمری، مدارس چون مدرسه‌ی شرف، مدرسه‌ی ابتداییه و مدرسه‌ی کمال در سال ۱۳۱۶ قمری، مدارس دیگری چون مدرسه‌ی لقمانیه، مدرسه‌ی کمالیه و مدرسه‌ی اسلام در سال ۱۳۱۷ قمری، در ایران به وجود آمد (ورهرام، ۱۳۸۵: ۳۰۳-۳۰۱). رفته رفته در دوران قاجار مدارس عالی نیز شکل گرفت که به برخی از آنها اشاره می‌شود: مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ قمری، مدرسه‌ی عالی حقوق در سال ۱۳۳۹ قمری ایجاد شدند (الماسی، ۱۳۸۰: ۴۳۶). همچنین مدرسه‌ی صنایع مستظرفه که بعدها نامش به موسسه‌ی هنرهای قدیم در ایران تغییر یافت در سال ۱۳۲۹ قمری تاسیس شد (پیشین) در دوران قاجار، پادشاهان قاجار کم کم با تعلیم و تربیت جدید به مخالفت پرداختند زیرا معتقد

بودند که آموزش و پرورش جدید باعث کاهش قدرت خودکامگی آن‌ها خواهد شد اما مقاومت مردم باعث شد تا مدارس جدید در ایران از بین نروند و به حیات خودشان ادامه دهند؛ البته انقلاب مشروطه باعث تسریع این مساله شد (حکیمی، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۲۹). از طرفی از جمله اقداماتی که اروپاییان در عصر قاجاریه در ایران انجام دادند، تأسیس مدارس به شیوه‌ی اروپایی بود که جرقه‌های آن از زمان محمد شاه قاجار در ایران زده شد. کشیشان مسیحی با تأسیس مدارس در ایران سعی داشتند مسیحیت را در ایران ترویج کنند، اما در کنار این کار به ترویج علوم و فنون جدید هم مبادرت می‌کردند و مدارس دخترانه و پسرانه را در شهرهای بزرگ، از جمله تهران، تبریز و اصفهان تأسیس کردند؛ زیرا آن‌ها در اصل به دنبال تغییر نگرش دینی در دانش‌آموزان ایرانی بودند (دهقانی، ۱۳۹۲: ۱۵۸). به هر حال مدارس جدید در ایران در مقایسه با عصر روشنگری در اروپا از تفاوت کاملاً معناداری برخوردار بود و قرن هیجدهم قجری در ایران با قرن هیجدهم روشنگری در اروپا، اصلاً قابل مقایسه نیست چون در این قرن در حالی که مردم اروپا در حال آموختن بودند و یادگیری عمومی در سطح جوامع اروپایی گسترش پیدا می‌کرد. در ایران قاجاری، نرخ سواد با مدارس که ایجاد شد حدود ۵ درصد بود. در واقع مدارس مذکور به نحوی به تعلیم فرزندان اعیان می‌پرداختند (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۸۰) حال این سوال مطرح می‌شود که جامعه‌ی با نرخ پنج درصد تحصیلات از چه نوع فرهنگ سیاسی می‌تواند برخوردار باشد؟ اصلاً جامعه‌ی با نرخ پنج درصد سواد، آموزش و پرورش چه نقشی می‌تواند در فرهنگ سیاسی آن داشته باشد؟ بنابراین به نظر می‌رسد که مدرسه در جامعه‌ی ایران عصر قاجار، عمومیت نداشته است. مدارس که هم وجود داشت فقط مختص فرزندان الدوله‌ها، السلطنه‌ها و الممالک‌ها بود: بر این اساس باید گفت که در دوره‌ی قاجار نقش آموزش پرورش در فرهنگ سیاسی با خوشبینانه‌ترین حالت ممکن همان پنج درصد تحصیلات است؛ زیرا بر اساس مطالب فوق، می‌توان شش جهت‌گیری را مطرح نمود تا بر اساس آن‌ها، فرهنگ سیاسی قاجاریه را استخراج نمود. جهت‌گیری اول، مردم

و نخبگان در دوره‌ی قاجاریه چه دانشی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی داشتند؟ جهت‌گیری دوم، مردم و نخبگان در دوره‌ی قاجاریه چه داوری و ارزیابی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی داشتند؟ جهت‌گیری سوم، مردم و نخبگان چه احساسی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی داشتند؟ جهت‌گیری چهارم، آیا مردم و نخبگان در دوره‌ی قاجاریه مقام‌های سیاسی را قبول داشتند؟ جهت‌گیری پنجم، آیا مردم و نخبگان در دوره‌ی قاجاریه، می‌توانستند در تصمیمات سیاسی شرکت کنند؟ جهت‌گیری ششم، آیا مردم و نخبگان در دوره‌ی قاجاریه، ساختار سیاسی را قبول داشتند؟ اما وقتی نرخ سواد عمومی در دوره‌ی قاجاریه پنج درصد است؟ چه پاسخی می‌توان به جهت‌گیری‌های فوق داد؟ وقتی این مطلب کاملاً مشخص است که جامعه‌شناسی حزب با انقلاب مشروطه در ایران رقم خورده است. وقتی جامعه‌ی ایران با انقلاب مشروطه صاحب قانون اساسی شده است. از طرفی در دوران قاجار تا قبل از انقلاب مشروطه، هنوز نهادهای دموکراتیک در جامعه تکوین پیدا نکرده بود تا بتوانیم نرخ و میزان مشارکت مردم را محاسبه کنیم: از طرفی اولین مجلسی هم که بعد از انقلاب مشروطه به وجود آمد، نحوه‌ی انتخاب نمایندگان آن، بر اساس انتخابات نبود؛ بلکه بر اساس طبقه شکل گرفت. حتی وقتی که قریب به اکثریت نخبگان در جامعه‌ی قاجاری کشته شدند. مهم‌تر اینکه باسوادها هم فقط شاهزادگان، روحانیون، تجار و خان‌های ایل و اکثریت جامعه فاقد تحصیلات بودند. به عبارتی فقط سه یا پنج درصد جامعه سواد داشتند. بر این اساس چه پاسخی می‌توان به جهت‌گیری‌های فوق داد؟ لذا باید گفت که فرهنگ سیاسی ایران در دوره‌ی قاجار یک فرهنگ سیاسی محلی-ایلیاتی بود (ملکزاده، ۱۳۳۰: ۱۳۸۷). در ادامه به سرنوشت مدرسه در عصر پهلوی اول پرداخته می‌شود تا نقش آن نیز در فرهنگ سیاسی مشخص شود زیرا جامعه‌شناسی مدرسه است که نقش آن را در فرهنگ سیاسی فراهم می‌آورد.

## ۲- مدارس جدید در دوره ی پهلوی اول

با فروپاشی مشروطه و به قدرت رسیدن رضاشاه، سیاست های آموزشی بیشتر مورد توجه قرار گرفت: زیرا پهلوی اول به این نتیجه رسیده بود که برای رسیدن به آمال و آرزوهایش باید از ابزار آموزشی به نحو بسیار مطلوبی استفاده نمود. این بود که در همان ابتدای پادشاهی اش در آذرماه سال ۱۳۰۴ شمسی، با طرح احمد امین زاده مبنی بر تشکیل سازمان پیشاهنگی ایران موافقت نمود تا در این سازمان، دانش آموزان ایرانی را به مثابه ی یک پیشاهنگ، متناسب با ده شاخص اخلاص، شرف، کمک، اطاعت، برادری، تربیت مهربانی، بشاشت، صرفه جویی، درستی و پاکی تربیت یابند. سازمان پیشاهنگی مدعی بود که کودکان و نوجوانان را از کودکی خداپرست، وطن دوست، قوی، زرنگ، معتمد به نفس و باهوش بار آورده و به واسطه ی فنونی که به آن ها می آموزد، می توانند خود را اداره نموده و آینده ای مفید برای خود رقم بزنند اما سرانجام این سازمان به علت ناکارآمدی، بودجه اش توسط وزیر معارف یعنی یحیی قره گوزلو در سال ۱۳۱۰ خورشیدی، قطع گردید (مختاری، ۱۳۹۲: ۳۲۶). دولت در زمان پادشاهی رضاشاه در سال ۱۳۰۷ شمسی، لایحه ای به تصویب رساند که به موجب آن، هر سال صد دانشجو به خارج اعزام کند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۳۸). به نظر می رسد که اوج سیاست های آموزشی رضاشاهی را باید در سازمان پرورش افکار عمومی دید. سازمانی که در سال ۱۳۱۷ شمسی، به دستور رضاشاه شکل گرفت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۴-۲۳۲) که هدف آن علاوه بر تربیت دانش آموزان ایرانی بر اساس شعار خدا، میهن و شاه، توجیه اعمال و اقدامات رضاشاه بود. در واقع حکومت دیکتاتوری ایران با ایجاد موسسه پرورش افکار عمومی دو هدف را در نظر داشت: یکی آن که شاید بتواند به زور تبلیغ مردم را در جهت منویات خودش هدایت کند و دیگر آن که نقشه ی یکپارچه سازی افراد ایرانی به دست این موسسه هم تقویت شده باشد. واضح بود وقتی رییس الوزراء ها در صحنه ی سخنرانی خود را مطیع بخوانند صدها هزار نفر که تحت امر آن ها بود در انقیاد دیگران و اطاعت محض برای خود، ننگ و عیبی نمی دیدند

(حکیمی، ۱۳۷۸: ۱۴۷). در واقع این موسسه علاوه بر انقیادسازی، به دنبال آن بود تا تنوع فرهنگی در جامعه‌ی ایرانی را از بین ببرد و جامعه‌ی ایرانی از یک هویت واحد ملی برخوردار شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۱۰۸) لذا در این دوره پهلوی اول تلاش نمود تا یک نظام آموزشی واحد از طریق زبان واحد و محتوای آموزشی واحد در جهت استمرار و تثبیت حاکمیت خودش در جامعه‌ی ایرانی فراهم آورد. تعداد مدارس ابتدایی و متوسطه که قبل از پهلوی اول حدود ۶۵۰ مدرسه بود، در دوره‌ی پهلوی اول به ۲۳۳۶ مدرسه‌ی ابتدایی و ۲۴۱ دبیرستان افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۸)؛ بنابراین نرخ سواد در دوره‌ی پهلوی اول به پانزده درصد ارتقاء یافت (فوران، ۱۳۸۹: ۴۹۳) بر این اساس می‌توان به این نتیجه رسید که نقش آموزش و پرورش در فرهنگ سیاسی حدود پانزده درصد باشد. حالا اگر جهت‌گیرهای مطرح شده در مورد قاجاریه را در مورد پهلوی اول هم مطرح کنیم این پرسش مطرح است که به صورت خلاصه اینکه مردم و نخبگان چه دانشی، چه احساسی و چه ارزیابی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی پهلوی اول داشتند؟ و یا اینکه آیا مردم و نخبگان مقامات سیاسی و نظام سیاسی را قبول داشتند و می‌توانستند در تصمیمات سیاسی مشارکت داشته باشند؟ با چه پاسخی مواجه خواهیم شد؟ هر چند نرخ سواد در دوره‌ی پهلوی اول از پنج درصد به پانزده درصد ارتقاء یافت اما گفتنی است که رضاشاه تمامی احزاب را در هم کوبید و آنها را به یک حزب تبدیل کرد و سرانجام آن یک حزب را هم از بین برد تا خودش قدرت بلامنازع در ایران گردد و برای انتخابات مجلس نیز به رییس پلیس دستور می‌داد تا چه کسی نماینده‌ی کجا باشد (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۱۷۱) بنابراین فرهنگ سیاسی ایران در دوره‌ی پهلوی اول در ظاهر مبنی بر شناخت احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی شکل یافت اما پهلوی اول با اقداماتش مانع تکوین یک فرهنگ سیاسی متفاوت در جامعه شد. باید گفت فرهنگ سیاسی این دوران به یک فرهنگ سیاسی محدود - بسته تبدیل شد؛ به عبارتی اکثریت مردم در مسایل سیاسی

مشارکت نداشتند و تنها کنشگران محدود و خاصی در عرصه اجتماعی و سیاسی حضور داشتند (ر.ک سینایی، ۱۳۸۴: ۵۱۲-۵۰۵).

### ۳- مدارس جدید در دوره ی پهلوی دوم

با سقوط پهلوی اول و به قدرت رسیدن پهلوی دوم، دیگر بار سیاست های آموزشی در فرهنگ متبلور شد. در واقع محمدرضا شاه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی و تاسیس ساواک در سال ۱۳۳۵ شمسی دخالت های خودش را در آموزش و پرورش شروع نمود. به طوری که برای استخدام هر فرد در هر سمت و با هر درجه معلومات و برای هر کاری شرط اساسی و اصلی، موافقت مقامات امنیتی بود. این بار پهلوی دوم در دهه ی ۱۳۴۰ شمسی با نظریه انقلاب سفید می خواست به سوی تمدن بزرگ گام بردارد. بنابراین یکی از اصول انقلاب سفیدش ایجاد سپاه دانش برای جامعه بود (آوری، ۱۳۹۰: ۹۳). بنابراین مدارس جدید در ایران ساخته شد به طوری که تعداد دبستان ها از سال ۱۳۴۱ شمسی تا ۱۳۵۷ شمسی، بیش از سه برابر گردید (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۱۰). با این اقدامات در دوره ی پهلوی دوم نرخ سواد در جامعه ی ایران به سی درصد افزایش یافت که در مقایسه با دوره ی قاجار و پهلوی اول، جهش بزرگ تری محسوب می شد (فوران ۱۳۸۹: ۴۹۳)؛ اما اوج دخالت های محمدرضا شاه ایجاد دستگاه دیگری به نام مرکز آموزش مسایل ملی و میهنی بود. در واقع این مرکز با تشکیل سمینارها و کلاس های متعدد از عوامل اجرایی ادارات و مدارس می خواستند که توجه جوانان و دانش آموزان را به مسایل ملی و میهنی جلب نمایند و تربیتی بدهند که دانش آموزان نسبت به خواست های دولت و مسایل آن خوش بین بوده و معتقد به اصول مورد نظر باشند (حکیمی، ۱۳۷۸: ۱۶۱). حال اگر جهت گیری هایی که راجع به قاجاریه و پهلوی اول به کار بردیم در مورد پهلوی دوم هم بکار ببریم با چه پاسخ هایی مواجه خواهیم شد؟ به عبارت دقیق تر مردم و نخبگان چه دانش، احساس و ارزیابی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی در دوره ی پهلوی دوم داشتند؟ آیا مردم و نخبگان مقامات سیاسی و نظام سیاسی در دوره ی پهلوی دوم را قبول داشتند و می



توانستند در تصمیمات سیاسی مشارکت داشته باشند؟ بر این اساس وقتی پهلوی دوم، همه‌ی احزاب را به دو حزب تبدیل نمود و سرانجام این دو حزب را به یک حزب تبدیل کرد و بعد گفت که هر کسی که این حزب را قبول ندارد از این جا برود، چه می‌توان گفت؟! (ر.ک سنایی، ۱۳۸۴: ۵۱۲-۵۰۵) مهم‌ترین که در تحقیقی که در این دوره انجام شده است در کتاب "صدایی که شنیده نشد: نگرش‌های اجتماعی - فرهنگی و توسعه‌ی نامتوازن در ایران" آمده است که نرخ بیگانگی سیاسی و بی‌تفاوتی سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم به نود و پنج درصد رسیده بود (اسدی، ۱۳۹۵: ۲۱)؛ بنابراین هر چند نرخ سواد عمومی در دوره پهلوی دوم به سی درصد ارتقاء یافت اما به دلیل اقدامات یکجانبه‌ی شاه، فرهنگ سیاسی هم در این دوره به مثابه‌ی گذشته در حد فرهنگ سیاسی انفعالی-تابعی باقی ماند.

### پ. نقش آموزش و پرورش در فرهنگ سیاسی

آموزش و پرورش چگونه می‌تواند در فرهنگ سیاسی نقش داشته باشد؟ به نظر می‌رسد که آموزش و پرورش از طریق کارکردهای سیاسی که دارد می‌تواند در فرهنگ سیاسی نقش داشته باشد: برخی از این کارکردها عبارتند از: ۱. پرورش سیاسی ۲. کنش سیاسی ۳. کارگزار سیاسی ۴. یگانگی سیاسی. حالا به تشریح این کارکردها و نقش آن‌ها در فرهنگ سیاسی می‌پردازیم.

۱. **پرورش سیاسی:** قبل از پرداختن به این مفهوم لازم است که مفهوم جامعه‌پذیری<sup>۱</sup> تبیین شود؛ زیرا این مفهوم زیربنا و مقدمه‌ی پرورش سیاسی<sup>۲</sup> محسوب می‌شود. بر این اساس باید گفت که جامعه‌پذیری یعنی شیوه‌ی آشنا شدن دانش‌آموزان با ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه‌ی خویش؛ بنابراین پرورش سیاسی بخشی از همین فرآیندی است که طی آن نگرش‌های سیاسی فرد شکل می‌گیرد. در واقع هدف آشکار پرورش سیاسی، شکل دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان به اقتضای قالب‌های اجتماعی و سیاسی است (علاقه‌بند،

<sup>1</sup> socialization

<sup>2</sup> politicization

۱۳۷۹: ۱۱۷). به نظر می‌رسد پرورش سیاسی یک فرآیند مستمر و پایان‌ناپذیر است که به دو شکل صورت می‌گیرد؛ یکی پرورش سیاسی مستقیم است یعنی حالتی که اطلاعات، ارزش‌ها یا احساسات ناظر بر مسایل سیاسی به صراحت انتقال می‌یابد و دیگری پرورش سیاسی غیرمستقیم است و هنگامی رخ می‌دهد که تجربیات ما ناخواسته به دیدگاه‌های سیاسی ما شکل می‌دهد. این تجربیات نیز ریشه در خانواده، مدرسه و جامعه دارند. در واقع اهمیت پرورش سیاسی در این است که هم موجب انتقال فرهنگ سیاسی می‌شود و هم موجب دگرگونی فرهنگ سیاسی می‌شود. قطعاً عوامل پرورش سیاسی به مثابه‌ی خانواده، مدرسه، گروه‌های همسالان، نهادهای مذهبی، گروه‌های شغلی، رسانه‌های جمعی، احزاب سیاسی و گروه‌های نفوذ، متعدد هستند (آلموند، ۱۳۷۵: ۲۳-۲۲)؛ بنابراین در ادامه به یکی از اصلی‌ترین عوامل پرورش سیاسی، یعنی مدرسه می‌پردازیم. مدارس می‌توانند مقوم علاقه به نظام سیاسی باشند و نمادهای مشترکی همچون پرچم و سوگند وفاداری را برای پاسخ‌گویان نمادین به نظام سیاسی، در اختیار فرد قرار دهند. مسلماً وقتی ملت جدیدی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد یا یک نظام انقلابی در یک کشور قدیمی به قدرت می‌رسد، معمولاً برای جان‌نشین ساختن ارزش‌های منسوخ با ارزش‌هایی که با ایدئولوژی نظام سیاسی جدید همخوان تر باشد بی‌درنگ رو به مدارس می‌آورد (همان، ۲۴). بنابراین مدرسه می‌تواند به سه طریق پرورش سیاسی را انجام دهد:

**الف. برنامه‌ی درسی رسمی<sup>۱</sup>:** از طریق برنامه‌ی درسی رسمی که معمولاً سرفصل‌های از پیش تعیین شده‌ای دارد، دانش‌آموزان راجع به نظام‌های سیاسی و موسسات دولتی، حقوق و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی، پیشینه‌ی سیاسی، مطالبی می‌آموزند. برای نمونه جیمز کلمن<sup>۲</sup> معتقد است که آموزش رسمی، ابزار اصلی تغییر نگرش‌ها و دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تعیین‌کننده‌ی الگوهای سیاسی جدید است. مدرسه می‌تواند نقش

<sup>1</sup> Hidden curriculum

<sup>2</sup> Games Coleman

مهمی در گسترش مهارت‌های مرتبط با مشارکت را آموزش دهد. به همین جهت به اعتقاد ارل هاپر<sup>۱</sup> هدف اصلی نظام آموزش، آموزش نقش شهروندی خوب است.

**ب. برنامه‌ی درسی پنهان:**<sup>۲</sup> برنامه‌ی درسی پنهان اساساً مربوط می‌شود به ارزش‌ها و نگرش‌هایی که دانش‌آموزان از تعامل با معلمان‌شان و از آداب و رسوم قومی و فرهنگی مدارس به دست می‌آورند. دانش‌آموزان بسیاری از ارزش‌های سیاسی را از سازمان مدرسه، نحوه‌ی تدریس، نحوه‌ی اداره‌ی مدرسه و فضای اجتماعی آن فرا می‌گیرند. آسبروکس<sup>۳</sup> این نوع برنامه‌ی درسی را بدنه‌ی دانش می‌داند که یادگیرنده‌ها را از طریق حضور هر روزه در محیط مدرسه، هضم نموده و محیط یادگیری را ایجاد می‌نماید. در واقع این همان سخن جکسون<sup>۴</sup> است که کلاس درس را فراتر از یک محیط فیزیکی نسبتاً ثابت دانسته و آن را یک بافت اجتماعی معرفی می‌نماید که دانش‌آموزان در مواجهه‌ی هر روزه با آن، به حقایقی از زندگی دست می‌یابند. بنابراین همان‌گونه که در برنامه‌ی درسی رسمی مسایل سیاسی در دروسی همانند مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناسی تدریس می‌شود، در برنامه‌ی درسی پنهان این مسایل در قالب قوانین و مقررات مدرسه، جو اجتماعی آموزشگاه و نوع رابطه‌ی معلم - دانش‌آموز تعریف می‌شود (برخورداری، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۱).

**ج. آموزش‌های فوق برنامه:** این آموزش‌ها در واقع مکمل آموزش‌های رسمی و برنامه‌ی درسی پنهان هستند و بیشتر به صورت تجربیات عملی مشارکت‌جویانه‌ی دانش‌آموزان در امور مدرسه نمودار می‌شود. در واقع پرورش سیاسی از طریق فعالیت‌های فوق برنامه به اشکال مختلفی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها انجمن‌های دانش‌آموزی، نشریات دیواری، تعاونی‌های آموزشگاهی، تشکیل نمایشگاه‌های مختلف، گردش و بازدید برگزارهای اردوها، اجرای نمایش‌قصه و قصه‌گویی، سرود خوانی و شعرخوانی

<sup>1</sup> Earl Hopper

<sup>2</sup> Formal curriculum

<sup>3</sup> Ausbrooks

<sup>4</sup> Jackson

است (همان ۵۴). هس<sup>۱</sup> و تورنی<sup>۲</sup> در مطالعه‌ی خود به این نتیجه دست یافتند که به احتمال زیاد اثر مدرسه، مهمتر از اثر خانواده در شکل‌گیری گرایش‌های سیاسی دانش‌آموزان دارد. آنان در خلاصه‌ی تحقیق خود بیان می‌دارند که ظاهراً مدرسه در آموختن قسمت اعظم گرایش‌ها، تصورات و اعتقادات مربوط به عملکرد نظام سیاسی نقش بزرگتری را ایفا می‌کند. در حالی که ممکن است استدلال شود که خانواده در جامعه‌پذیری که اساس وفاداری نسبت به کشور است بیشترین سهم را دارد، مدرسه رضایت‌اطلاع و مفاهیمی را ارائه می‌دهد که احساس‌های اولیه‌ی متعلق‌بودن را بسط داده و روشن می‌سازد (فتحی‌آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۹). در ادامه به دومین کارکرد سیاسی آموزش و پرورش می‌پردازم

**۲. کنش سیاسی:** اصولاً کنش سیاسی به دو صورت مطرح است: یکی اینکه کنش سیاسی طرفدار حفظ وضع موجود است. دیگر اینکه کنش سیاسی، منتقد وضع موجود است، بنابراین هدف آن تغییر وضع موجود است؛ اما آموزش و پرورش کدام کنش سیاسی را دنبال می‌کند؟ به نظر می‌رسد چون آموزش و پرورش ساختاری برآمده از نظام سیاسی را دارد و در واقع به مثابه‌ی ابزار فرهنگی قدرت و یا ابزار نامریی نظام سیاسی محسوب می‌شود که هدفش ترویج کنش سیاسی طرفدار نظام سیاسی باشد (فرمیهنی فراهانی، ۱۳۸۹: ۱۸۵-۱۸۰). بنابراین می‌کوشد تا با ابزار پرورش سیاسی و جامعه‌پذیری سیاسی و خاصه برنامه‌ی درسی رسمی و پنهان، زمینه‌ی حفظ وضع موجود را رقم زده، کنش سیاستمداران را توجیه و سیاست‌های آن‌ها را برای دانش‌آموزان تبیین کرده تا بدین طریق زمینه‌ی بازتولید نظام سیاسی در جامعه رقم بزنند. برای اینکه اهمیت کنش سیاسی را در آموزش و پرورش ببینیم، به نتیجه‌ی یک تحقیق می‌پردازم: «این منطقی است که نتیجه‌گیری کنیم که قانون اساسی مستقیماً در آموزش و پرورش تاثیر ندارد؛ زیرا آموزش و پرورش به طور عمده از دیدگاه قانون اساسی به عنوان یک مسئولیت دولت شناخته می‌شود» (Karen, 2016: 113)

<sup>1</sup> Hess, R.D

<sup>2</sup> Torney, G.V

**۳. کارگزاران سیاسی:** وقتی سوالات ذیل راجع به آموزش و پرورش مطرح می‌شود چه پاسخی می‌توان به آن‌ها داد. ۱. چه کسانی سیاست‌های حاکم بر آموزش و پرورش را تدوین می‌کنند؟ ۲. چه کسانی اهداف اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آموزش و پرورش را وضع می‌کنند؟ ۳. چه کسانی کتاب‌های درسی را طراحی می‌کنند؟ ۴. چه کسانی برنامه‌ی درسی را تدوین می‌کنند؟ ۵. چه کسانی مدرسه را کنترل می‌کنند؟ به نظر می‌رسد دولتمردان با استفاده از ابزارهای قدرت خود یعنی معلمان و متون درسی می‌کوشند تا سیاست‌های آموزشی خود را در جامعه ترویج و در نهایت تلقین کنند. در این جاست که نقش یک معلم به یک کارگزار سیاسی تقلیل پیدا می‌کند (فرمیانی، ۱۳۸۹: ۱۸۱). برای اینکه نقش کارگزار سیاسی در آموزش و پرورش مشخص‌تر شود بهتر است به نتیجه‌ی تحقیقی که رونالد هک انجام داده است توجه کنیم: «یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بین فرهنگ سیاسی و تخصیص بودجه به آموزش و پرورش رابطه‌ی معناداری وجود دارد. به طوری که هر چه دولت‌ها، بودجه‌ی بیشتری به آموزش و پرورش پرداخت کنند فرهنگ سیاسی دانش‌آموزان و معلمان به فرهنگ سیاسی دولتی نزدیک‌تر خواهد بود و هر چقدر بودجه‌ی کمتری هزینه‌ی این بخش نمایند فرهنگ سیاسی معلمان و دانش‌آموزان به فرهنگ سیاسی دولتی دورتر خواهد بود (Heck, 2014: 3).

**۴. یگانگی سیاسی:** آموزش و پرورش از طریق سیاست‌گذاری آموزشی در قالب برنامه‌های درسی به مثابه‌ی کتاب‌های یکسان، محتواهای همسان و ابزارهای فرهنگی خودش تلاش می‌کند تا بین مردمان یک سرزمین، حس مشترک و هویت ملی ایجاد کند (برخورداری، ۱۳۸۷: ۵۰). بر این اساس آموزش و پرورش می‌تواند از طریق چهار مولفه‌ی پرورش سیاسی، کنش سیاسی، کارگزار سیاسی و یگانگی سیاسی در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی دانش‌آموزان، نقش اساسی داشته باشد.

## نتیجه گیری

پژوهش مطروحه ی کیفی که با روش مقایسه ای - تحلیل ثانویه تهیه شده، هدفش پاسخ به این سوال است که نقش آموزش و پرورش در فرهنگ سیاسی ایران چگونه بوده است؟ یافته های پژوهش نشان می دهند که مدرسه مخلوق عصر روشنگری بوده است، بنابراین در این دوران سواد از طریق مدارس در جوامع اروپایی عمومی شد. حال آن که تلاش برای سواد عمومی در جامعه ی ایران از دوران قاجار آغاز شد، اما به علت خودکامگی های داخلی و شکست های خارجی، این تلاش ها با مخالفت هایی مواجه شد. بنابراین جامعه ی ایران از سواد عمومی محروم ماند زیرا نرخ آن، در این دوران پنج درصد بود. حال این سوال مطرح می شود که جامعه ی با نرخ پنج درصد سواد، چه دانشی، چه احساسی و چه ارزیابی از نظام سیاسی قاجاریه داشته است؟ آیا چنین جامعه ای، نظام سیاسی اش، مقامات سیاسی اش را قبول دارد و می تواند در تصمیم گیری های سیاسی مشارکت داشته باشد؟ وقتی که تکوین حزب با انقلاب مشروطه در ایران رقم خورده است. هرچند جامعه ی ایران با انقلاب مشروطه صاحب قانون اساسی شد ولی تا قبل از انقلاب مشروطه، هنوز نهادهای دموکراتیک در جامعه تکوین پیدا نکرده بود تا بتوانیم نرخ و میزان مشارکت مردم را محاسبه کنیم. حتی اولین مجلسی هم که بعد از انقلاب مشروطه به وجود آمد، نحوه ی انتخاب نمایندگان آن، بر اساس انتخابات نبود؛ بلکه بر اساس طبقه شکل گرفت. مهم تر اینکه قریب به اکثریت نخبگان در جامعه ی قاجاری کشته شدند؛ بنابراین نقش آموزش و پرورش در تکوین فرهنگ سیاسی محدود و در حد محلی - ایلیاتی بود؛ اما در دوران پهلوی اول، هرچند نرخ سواد عمومی به پانزده درصد افزایش یافت، اما به علت اقدامات یکجانبه ی شاه، همانند انحلال تمامی احزاب، تبدیل آموزش و پرورش به الگوی یکپارچه سازی، در قالب سازمان هایی همانند سازمان پیشاهنگی ایران و سازمان پرورش افکار عمومی، فرهنگ سیاسی به مرحله ی محدود - بسته تغییر یافت؛ زیرا هر چند نقش آموزش و پرورش در فرهنگ سیاسی حدود پانزده درصد ارتقاء یافت؛ اما این که مردم و نخبگان چه دانشی، چه احساسی و چه ارزیابی نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی پهلوی اول داشتند؟ و یا این که آیا مردم و نخبگان نظام سیاسی و مقامات سیاسی را قبول داشتند و می

توانستند در تصمیم‌های سیاسی مشارکت داشته باشند؟ پاسخ‌هایی می‌توان به سوالات فوق داد مبنی بر اینکه وقتی رضاشاه تمامی احزاب را در هم کوید و آنها را به یک حزب تبدیل نمود و سرانجام آن یک حزب را هم از بین برد تا خودش قدرت بلامنازع در ایران گردد یا وقتی پهلوی اول، برای انتخابات مجلس، به رییس پلیسش دستور می‌داد تا چه کسی نماینده‌ی کجا باشد؛ بنابراین در این دوره هر چند شناخت جامعه و نخبگان نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی ارتقاء یافت، اما پهلوی اول با اقداماتش مانع تکوین یک فرهنگ سیاسی متفاوت در جامعه شد، لذا فرهنگ سیاسی به یک فرهنگ سیاسی محدود - بسته تبدیل گردید. اما در دوران پهلوی دوم، نرخ سواد عمومی از پانزده درصد به سی درصد ارتقا یافت که به علت نظام تک حزبی، دخالت امنیتی‌ها و نرخ بیگانگی سیاسی نود و پنج درصد، فرهنگ سیاسی به مثابه‌ی گذشته، در حد انفعالی - تابعی باقی ماند؛ زیرا هر چند دانش، احساس و ارزیابی مردم و نخبگان نسبت به احزاب، قانون اساسی و نظام سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم ارتقاء یافت؛ اما وقتی پهلوی دوم، همه‌ی احزاب را به دو حزب تبدیل نمود و سرانجام این دو حزب را به یک حزب تبدیل نمود و بعد هم گفت که هر کسی این حزب را قبول ندارد، از این جا برود. مهم تر اینکه نرخ بیگانگی سیاسی و بی تفاوتی سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم به نود و پنج درصد رسیده بود؛ بنابراین هر چند نرخ سواد عمومی در دوره پهلوی دوم به سی درصد ارتقاء یافت، اما به دلیل اقدامات یکجانبه‌ی شاه، فرهنگ سیاسی هم در این دوره به مثابه‌ی گذشته در حد فرهنگ سیاسی انفعالی - تابعی باقی ماند. در مجموع آموزش و پرورش از طریق کارکردهایی همانند پرورش سیاسی، کنش سیاسی، کارکرد سیاسی و یگانگی سیاسی می‌تواند در فرهنگ سیاسی نقش ایفاء کند.

## منابع

- ازکیا، مصطفی، دربان آستانه، علیرضا (۱۳۸۹)، روش های کاربردی تحقیق، تهران، نشر کیهان.
- اسدی، علی (۱۳۹۵)، صدایی که شنیده نشد: نگرش های اجتماعی - فرهنگی و توسعه ی نامتوازن در ایران، تهران، نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶)، ایران بین دو انقلاب ترجمه ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آلموند، گابریل، وربا، سیدنی (۱۳۷۵)، جامعه پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی ترجمه ی علیرضا طیب، فصلنامه ی پژوهشی اطلاعات سیاسی - اقتصادی.
- آوری، پیتر (۱۳۹۰)، تاریخ ایران دوره ی پهلوی ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر جامی.
- بال، آلن (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت جدید ترجمه ی عبدالرحمن عالم، تهران، نشر قومس.
- برخورداری، مهین، جمشیدیان، عبدالرسول (۱۳۸۷)، تربیت شهروندی، اصفهان، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد اصفهان.
- بیکر، ترز (۱۳۸۶)، نحوه ی انجام تحقیقات اجتماعی ترجمه ی هوشنگ نایی، تهران، نشر نی.
- پناهی، محمد حسین، کردی، حسین، (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی و عوامل اجتماعی آن: مطالعه ی موردی استان گلستان.
- حکیمی، محمود، (۱۳۷۸)، آموزش و پرورش خودکامگان، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- موسوی رکعتی، سید سیاوش (۱۴۰۰)، واکاوی جامعه شناختی نقش آموزش و پرورش در توسعه ی جامعه ی مدنی، نهمین کنفرانس ملی توسعه ی پایدار در علوم تربیتی و روان شناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی، تهران.
- دان، جان (۱۳۸۲)، عصر روشنگری ترجمه ی مهدی حقیقت خواه تهران، نشر ققنوس.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۷)، آناتومی جامعه، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۰)، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران، نشر فرزاد.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴)، دولت مطلقه: نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات کویر.



- شریعتمداری، علی (۱۳۸۰)، اصول تعلیم و تربیت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۹)، ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، تهران، انتشارات زریاب.
- عبداللهی، محمد (۱۳۷۲)، جایگاه و نقش آموزش و پرورش در فرآیند توسعه‌ی ملی ایران، فصلنامه‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه علامه دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳۴.
- علاقه بند، علی (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، نشر روان.
- علمی، محمود (۱۳۸۴)، نقش آموزش و پرورش در توسعه‌ی نهادمندی سیاسی فصلنامه‌ی علوم اجتماعی ایران دانشگاه خلخال، دوره اول، شماره‌ی ۵.
- فتحی، آشتیانی علی (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، تهران، انتشارات بعثت.
- فرمیهنی فراهانی، محسن (۱۳۸۹)، پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت، تهران، نشر آبیژ.
- فوران، جان (۱۳۸۹)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۷)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، انتشارات سمت.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۱)، ایرانیان: دوران باستان تا دوره‌ی معاصر، تهران، نشر مرکز.
- کاریک، جیمز (۱۳۸۶)، قرون وسطای اولیه ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه تهران، انتشارات ققنوس.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۴)، عصر اطلاعات: اقتصاد جامعه و فرهنگ جلد اول ترجمه‌ی أحد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، انتشارات طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- الماسی، علی محمد (۱۳۸۰)، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵)، نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، انتشارات معین.
- هاشمیان، احمد (۱۳۷۹)، تحولات فرهنگی ایران در دوره‌ی قاجاریه و مدرسه دارالفنون، تهران انتشارات موسسه‌ی جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، سیاست ترجمه‌ی عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی.

محمدی، بیوک (۱۳۹۰)، درآمدی بر روش تحقیق کیفی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Heck, Ronald, and others,(2014), State political culture, higher education spending indicators, and undergraduate graduation Education policy, 2014, vol 28(1)3-39 The Author(s)2012: Reprints and permissions: Com/ journals permissions. Nav.

Karen, m. Hiltz, (2016), Political culture and school choice: the influence of constitutions, case law and public officials in Louisiana and Virginia. Graduate dissertations and theses. Part of the American politics commons, Education law commons. And the social and philosophical foundations of education commons.